

[illegible]

شرح جغمینی الشاہ کبیر عمدی

~~ازینو هم روی حال ادیست و [illegible] بیاه رو همچنین [illegible]~~

~~[illegible] دعلم مایه لباه و همچنین شیاه و در اصل یعنی ما لباه همچنین بکار ان و بکار به او در اصل~~

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

مفاوضه فیض افاضه نامه نسیم شمامه و بطاقه جلیل الرشاقه بتاریخ بالکسر

وفیقه توضع فی التوت فیها رقم الثمن کذا فی الصراح و در هندیه انرا چتهی میگویند

ومعنی جلیل الرشاقه ظاهر جناب مصل و فصاحت ای نامه از طرف جناب فضل

وفصاحت لنا انوار رسیده یعنی حطیم کعبه والتش حطیم نمیگوید کعبه و دیوار کعبه صاحب

قاموس نوشته و اینجا مراد دیوار است ای دیوار که کعبه والتش را احاطه کرده حاکم

محاکم تبیین میزان ظاهرست خریت سیدای معضلات ملک جاه میخه و کذا نوشته

راه سهله بمعنی رده شمار حاذق و بسیار خوض کننده دها خورست از خرت بالضم

سوراخ سوزن را میگویند و سیدا بمعنی صحرا و معضلات مشکلات فی نقر عرض

شد

مجلات عوض بمعنی میدان و خلاف طول و کوه و راه ضیق و در صحاح و قاموس دیده

باشد

واینجا راه ضیق مرادست ای واضح کننده و کاشف راه سخت مجلات اقرب بمعنی

جاذب خرده یعنی اطرسنیای حکمت یا فی جاذب صیغه اسم فاعل بمعنی جذب

کننده و خردات جمع خرده و خرده بمعنی پاره آتش یقال خرده من النار ای قطعه

من الجمرة یا بعنه جمیع العرب و اطرسنیا جبلی مشهور از مسطه انوار الهی شد اینجا و حکمت

یمانی یا حکمت طینی ای اهل السلام و حکمت از مطالب شریعت غرا باشد و دیگر اینکه رقمه

میرباقر این بالا نوشته بهذا صاحب کتاب الفاظیکه والفیه اوست و کتب او و مثل سراس داماد

و ملک ملکوتیه و امواج العلوم و صراط المستقیم و افق المبین و قبسات و رواجی

و نقدلسیات و تقویم الایمان از همین الفاظ منحوسه است خلاف و اب گفتگو

خوانش باسمای اورده و بسبب تحقیق صحبت حدوث او هر یکی ابنا سید الا

دکبار را معلم اول حکمت یمانیه میگویند و ارسطاطالیس را معلم اول حکمت یونانیه کما

کما لا یخفی علی من له ادنی خبرة مارا لیست پاره لیست کلام بدالمحقق شهریار عباس

اباد معنوی جاودانی عباس الله اباد شهر یست معروف سخن تا متنابر کمال

شحاح بمعنی خطیب بلیغ کذا ذکره صاحب القاموس صحصوحه دقایق فضل افضل

صحصوح بمعنه منبع دقایق فضل اند بتاریخ سبعین ثلث و ربانین او لسبعین السبعین

ثلث اشاره بسوی فرقه کثیره علمای حق ربانیین عارفان معارف ربوبیه

وادو رسیدین علمای کثیر الدرس ولذا السمی نبیا من الانبیاء و اولیاء مطلق

ترهات صحاح بدین ترهات صحاح یعنی اباطیلها یعنی کلام لغو و بیهوده

بمعنی اللغو و الهذیان و دوحانیکه منسوب به باطل اند لسند اللغتین ربانی دان

امور عبری و السریانی بالسند لغتین ای لغة بحارس و عجم و دونی ربانی یا

منسوب و بکذا السریانی مباحثی نزاع قدیم حدوث و بربی قدیم ربانی ای محا

محاکم نزاع قدم و حدوث عالم و محقق ان الموزرع مقیس ازل و مقیس ابد

الموزرع معروف بمغونه و ازل جانب ماضی ابتدا اوله و ابد جانب مستقبل لا نهایة له

شاعل العباد و حاوی و دهر و سرمد شاعل مع نا فی ای بر کننده العباد و جمع

لعبد مراو از نسبه و قد وقع فی کلام الاوایل ان نسبة الثابت الی الثابت

سرمد و نسبة الثابت الی المتغیر دهر و نسبة المتغیر الی المتغیر زمانی کذا فی الشمس

البازغة و شرح الهدایة الحکمیة المشهور بالصدرا یر رقم قفان انس جلیم بیانی

نادم

رقم بمعنی و فان قانون معجون شفا و اکسیر و ربع الصحیح و ضیا و دوا العضال

و جمع بمعنی وذره و اینجا مراد لباس است و مرضا جمع مریض کجرحا جمع جریح کذا فی

الشرح الشافیه و دواء العصال بالضم علتی بیچاری کذا فی الصراح ای قانون

مسیحی شفاء دانش و رحمت بیچاران و دواء عصای نادانی بلباس صحبت است و در الفاظ

شفا و قانون صنعت مراعات النظیر را رعایت کرده مخدرات حجال

افکارش هودج نشین مطلبه القربی روحانی حجال جمع حجله مسطلیه مرکب و معنی

نقوده ظاهر محصل و لوای محمل قباله لسنته استعار شعرای ستمارش محمل بفتح میم و سکون

حاء معجمه و فتح تاء مثلثه نام شاعری است او را محتمل ابن الحرسا گویند کذا فی

المنتخب قال صاحب القاموس فی مادته الحنل بالحاء و ثناء المثلثه المحتمل کمکرم

شاعر و صاحب صراح در ماده حسل بالخاء المعجمه آورده که مختل نام شاعری معروف

و نقود عقل بدایع او و بدیع افکارش بدیع نام فصیح صاحب مقامات بدیعی صح

بود منسوب است و ما هو الا کاسلطه الفصل حدیه کاشطه العلم طوریه الخ لاطلاد

الکشط مراد فان والکشط بمعنی زدودن و در اینجا مراد تدقیق و خوض است و حلد.

بمعنی فیه و کذا طوریه قال صاحب القاموس فلان بلغ العلم اطوریه ای حدیه و الطور بمعنی

حده

کل ما قیل فیه او نقال سارت به الرکبان ای هر چیز را گفته شده است در

وصف او معروف و مشهور است ومن لیس یبلغ ولا ابلغ فقد جاء بالهیل

والهیلمان یعنی آنکه قلیل البضاعه وکم استعداد است از و بهره مند میشود

والهیل والهیلمان بمعنی المال الکثیر یقال جاء فلان بالهیل والهیلمان ای

مال الکثیر ان اسهب من الاسهاب بمعنی الاطناب ای بعد واطال الکلام

اذهب ای اذهب العقول وان اوجز من الایجاز بمعنی الاختصار اعجز

ای اعجز الناس من الاتیان ومتی اخترع ای انشا من الاختراع خرع

ای شق اکباد الحی و من الخرع والشق وان بده ای تکلم بالبداهة شده

بشین معجمه بتحیری و دهشت ای بتحیر می آرد چنین قوه مقامه سادسه مقامات

حریری مشهور بمواعظه امدها کما هو الظاهر علی من رجع الیها ترجمان

اسمی فی الغریبه میزان ظاهرست بالالف ظاالوثبه بمعنی حرب وارسته

صاحب المسبقة الداسعة وسبقه بمعنی طبقه طاق قاموس نوشته و

داسعه بمعنی عطا کننده و واقع شبهات و مملو از حقایق کذا فی الصحاح

ودر نسخه الناصحه ناصحه بمعنی خالص فان الحکم معنی این فقره ظاهرست

جائزات المکارم لام بالکرم والعلم جامع مکارم شیم ها والکرم والعظم طب بمامیها

وبالسبی ای بجمیعها غواص الفقه ن العظم عمقان دریا عظمعظم بلفنج

عینی معجمه هر دو طاء عظیم امده نحن وقیق المعانی الدقیقه بحل بکنج

بخنی و دقیق ارو و فرمی رمن المعانی العجیبه نحن بکاشی و عجبی جمیع را

گویند لا زال کاسمه باد العلوم بقصبها وقصیها باقی بمعنی جامع بقصیها وقصیها

ای بصغیرها و کبیرها و مبغی الفضایل صحیحها و محیصها و در بعض نسخ صحیحها و

ولیفها واقع شده و این هم محمل صحیح دارد والله اعلم بالصواب مقام ها فی

لفظ سیداتی معماسط ای دل زبر قطب والف شد یکی ؛ و زنسبه الف ...

گشت عیان ؛ بنموده سبت ه جهان قطب جان وارو یکجهتی از دل و جان

بدانکه در اصطلاح ریاضین حرف زبر اول حرف ملفوظی را میگویند و بینه

او او مشتملار جیم ح ست و بینه آخری و هم وحروف را بر سه قسم ساخته اند

قسم اول مسرّ ریه وان دو حرفی ست لو بود ان دوازده حرف ست ما تا و ثا

وجا وحا و را

و جا و حا و را و زا و طا و ظا و فا و ها و یا و قسم دویم ملفوظی و آن سه حرفی تلفظ بود
و آخرش اول نباشد و آن سیزده حرف است الف و جیم و دال و ذال و سین
و شین و صاد و ضاد و عین و غین و قاف و کاف و لام و قسم سیوم دوائر اجلبوبی
و ملفوظی مستوی نیز می‌نامند و آن هم سه حرفی بود که آخرش حرف اول باشد و آن سه
حرف است میم و نون و واو پس مجموع بیست و هشت است و برین بیست و هشت
حرف بنای کلام موقوف است پس بدانکه اینجا دو نسبت چنانکه ظاهر میشود از
زبر حروف قطب از قاف و طا و با است و قطب برین تقدیر مشتمل و همان
زبر حرف الف ملفوظی که آن اول حرف باشد و بحساب ابجد اعداد الف و لام و فا
و قاف و طا و با یکصد و ده است چه یکصد و یازده از هر دو می‌آید پس در میان الف
و قطب اتحاد ثابت شد و از بینه الف اول حرف باشد علی را هم بینه چه عدد الف
و علی یکصد است بینه یکصد و ده پس باتحاد الف و علی اتحاد در میان قطب و علی
ثابت آمد زیرا که الف با قطب متحد است و علی با الف پس قطب با علی
متحد شد لان متحد المتحد متحد و شاه را قطب زمان قرار داده و مبنی

و تجاد این بیت اشاره از جناب حضرت امیر علیه الصلوٰة والسلام یکی

جبینی و عقیدت از دل و جان وارد مقام ثالث تفسیر ابتدایه صدر مصرع نامش

با نام صدر مسند اصطفا اتفاق نموده و عروض آن از بینات اسم رکن حطیم

کعبه ارتضا اشتقاق یافته بدانکه صدر در اصطلاح عروض رکن اول

مصرع را میگویند و عروض بفتح العین رکن آخر مصرع و همچنان تفصیلش مناسب

مقام نیست پس نام ممدوح را از شاعری از شعرا عرا و قبیل این مقام تو نقش بسیار

که مصرع قرار داده از صدر مسند اصطفا جناب رسالت پناه صلی الله علیه

وآله وسلم مراد داشته پس صدر نام ممدوح ا مرکب از دو رکن مسمی شد و

موافق اسم مبارک حضرت علیه السلام است یعنی محمد و عروض مشتق است

ای حاصل است از بینات اسم رکن حطیم کعبه ارتضا یعنی حضرت حسین علیه

السلام و آنکه کعبه ارتضا حضرت علی علیه السلام است و رکن حطیم کعبه است بسبب

کعبه او را معظم میدانند حسین علیه السلام است و بینات حسین از حا و سین و یا و نون

مرکب است و الف و یا و نون و الف و واو و نون هست حا چنانچه الف است و بینه

بینا

سین و یا و نون و بینه یا الف و بینه نون و واو و نون است و اعداد این حروف یکصد
و هرده میشود پس جزو از نام ممدوح پنهان نقطه قرار یابید اعداد ح و شین نیز یکصد
و هرده باشد و آن حسن است الحساب ابجد اعداد حروف حسن یکصد و هرده میشود
پس از این معما نام حسن محمد حسن بر می آید کما لا یخفی علی المتفطن المصنف و ما هو
الا مانع الفضل حدیه حدیه بمعنی تحفه است و اثنها علم را و ریاضیه است یا علم
نقلی و عقلی را و فایز العلم الطوریه فایز بمعنی بالغ و الطوریه بمعنی فوقیه است مرادف
حدیه است چنانچه سابق مذکور شد صاحب السبحات لمعه ساطعه بمعنی سپیده
همه در فی تاج المصادر و السکوکات القدسیه معنیش ظاهر است و السمهوات القدو
قدوسیه ثابته قدسیه او رده او حقیقته شیئ صاحب این ریاستین ای ریاست ظاهریه
و باطنیه و ریاست دینی و دنیوی مالک ازمه الامور الخلیق ازمه جمع زمام است
بمعنی عنان ادام الله معالیه معنیش ظاهر است و قرن ما لمیان فی ایامه و لیالیه
ایام جمع یوم و لیالی جمع والله اعلم بالصواب مقام تحقیق رابع نصیه الهدی فی
رمز شناسان دقیقه رس از جناب نام قدسی نصابش الکلیه شریفه کلیه

کان ابوت طیبه ملاحظه امر کن با بابی اعداد تامه از ارشد اولاد و دودمان عدد است

و امهات از ضخ بهی قائم و مقدار بهی تمام دارد استنباط توانند نمود از مسمی اسم

اسم سامی را از جمیع حیثیات بلوغ بمرتبه کمال و اشتمال نسب بزرگ چه تمام تحقیق بود

والعاقل یکفیه الاشاره تا معنی این عبارت چنان نماید که از دقیقه سنجان

رمزشناس از جهت آنکه این نام قدسی انتساب الکلمة الطیبة مثل بغیر بسبب اتحاد اعداد

حروف نام با دست ه ا ظاهر است که چنانکه معلوم شد و دیگر با وصف است و در علم نقطه

فعلیت الکلمة الطیبة مبنی چه یک عدد سه عدد از هر دو می بر آید ابوت طیبه ملاحظه امر

کن با بابی اعداد تامه از ارشد اولاد و دودمان عدد است و امهات از ضخ بهتی تمام

و مقدار بهتی تمام دارد و کاف بیان وصف مثل است از سمت که کلمه مثل را بملاحظه امر کن

با بابی اعداد تام و امهات اعداد شیئی تمام دارد پس فاعل وارد کلمه مثل است

و امهات معطوف بر آبای اعداد تام و ضمیر آن راجع است بسوی اعداد مذکور

و محصل معنی آنست که کلمه مثل از ملاحظه امر کن با بابی اعداد تام و امهات شیئی بهتی

دارد زیرا که عدد تام عبارت است در علم حساب از ضرب اعداد اول در عدد

زوج الزوج

زوج الزوج و عدد اول عبارت از جمع اضعاف متوالیه است یعنی هرگاه ۱ را از واحد

تا چهار اضعاف متوالیه جمع کنند یک و دو و چهار مجموع هفت شود و این عدد عدد

اول باشد چنانچه هفت معلوم شد و هنگامیکه این را ضرب کنند در چهار که عدد زوج

الزوج است حاصل شود بیست و هشت پس این را عدد تام خوانند و دیگر او هفت

باشد و ما ورای چهار را از همین هر دو مضروب و مضروب فیه برآید و مثلا

اگر پانزده را که مجموعه اضعاف تا هشت است در هشت ضرب کنند عدد تام حاصل

گردد بدین وا که پانزده عدد اول هست پس تکرار ۸ با انضمام کلمه کن چهار حرف

میشود مثلا ابجد ملا لا از ابیات اعداد تام اهم عدد چهار است و اعتبار

دو حرف مکتوبه کلمه اول با اسقاط الف از حساب در مواضع کثیره محسوب

نمی باشد و دو حرف ملفوظ کلمه ثانی را هفت حروف می شمارند ما یلتقی و از و از ابا

ان او اهم عدد هفت است پس تحقیق گشت که اعداد حروف تام باد شاه هم بر

یو رو ما در حروف است زیرا که قلی با پدر و مادر او است بهتر پیدا که و تکلی با تام

باد شاه هست به بیست و این معنی مجدد از تفصیل این معما در نظم بیان

خواهد که هم وضوح می پیوندد اعداد و حرفش اسم او در تو افزوده داده و ادم وجوا
بر رو حاد در عالم اند و استنباط توانند نمود خوب است از رمز شناسان و جز نکه
اسم سخی متضمن بر بیان وصف باشد تا به جسم پری سخنان گسسته نکفتی
با حریفان جدا از این معما پرده بر دار از میان آسمانا کش چو در میان
حروف نخست حرف را حرف نخستان ممتاز است نام او و در میان
اسامی خفیان مختار نیست اول حرف حروف تهجی یعنی الف حروف نام او
بغیر قاف باید دانست و این تشبیه با قصه است چه اعتبار شرف را با اعتبار
نقص نسبت داده و این بعض بر آن تقدیر است ضمیر آن راجع باشد بسوی نام او
اگر بسوی حروف رجوع کنند معنی باشد طور می شود است پس در اسامی خفیان امتیاز
وارد از حرف اول نام او از حرف اول حروف می توانند کرد از حرف نخست
آن حرف اول کلمه آن مراد باشد یعنی نون ز انقلاب ردیف کمان بر وزن آید
چو گشت با عدد حرف نهایی او انبار فاعل گشت کمان است و فاعل آید نام
ممدوح از کلک بون نام او الطف می شمار ردیف کمان مجری آید و کمان

باعدد و نهایی

با عداد حروف پنهان تمام نحو یکی است چرا که یکصد و پانزده عدد کاف و قطب بی نقطه و حروف کمان

قوس است و قوس در صراح و منتهی بمعنی تقعیه نیز با نظر ادعای تعلق اسم تقعیه الشر

را می خوانند کذا فی الشمس العلوم مراتب عدد حروف پنهان نیز و کلش تمام آدم و حوا

کنند حکایت باز از آنکه جمیع اعداد قطب یکصد و پانزده منتهی چنانکه گذشت و اعداد

آدم و حوا نیز یکصد و پانزده منتهی به تقدیر گرفتن اعداد ملفوظی دال میم و ریح کما لا یخفی

و می توان گفت که مراد از آدم ابو البشر و از حوا ام البشر مراد باشد و از مراتب اعداد مراتب

آحاد و عشرات و الحاد است مراتب اعداد ابو البشر و ام البشر یکی است و اگر قطب

بتقدیر گرفتن قاف ملفوظی ابو البشر و ام البشر هر دو مشتمل بر آحاد و عشرات و الحاد است

از ینجا دقیقه عیان شد از آنجا این اسم پس نتیجه را انجام کار تمام اعتبار اینی بر

کما ینبغی باشد با آدم و حوا است بهشتی پیدا گرد لیس بتوفیق نتایج اسم مقابل خواهد

جا آدم و حوا هیچ کاف بسته اند و هذا والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

مُبتدع بضم میم و کسر دال مهمله اسم فاعل از ابداع سبعه معلقات نام هفت

قصیدها است که نو رسیده نام گفته و رتبه او بجته بود در کمال فصاحت ۱۸ از یک مینش بظهور

۲۱۴

~~[illegible]~~

١

۲۹۵

در ایران آن نکته بعد رست یعنی پیدا کردن نقطه در اصطلاح مهندسان آنچه
هیچگونه قسمت پذیر نبود یعنی نه در طول نه در عرض نه در عمق خلاف خط و سطح و جسم
و خط در طول سطح در طول و عرض و جسم در طول و عرض و عمق و در اصطلاح حکمای هند
آن را مانند بدانکه دایره را گویند پس نسبت اینها زمین چون مرکز است و نقطه بر اقتیان فلک را
گذارند از قلم درست آمده یعنی یافی آن است و جزو آن در اصطلاح نخاده

قوله ریخت و ندانه کلید سخن قفل زن بر در دولخته دهن ابنا تشو محمدن

موحد است بر تقدیر متعدی بودن لفظ ریخت قفل زن اسم فاعل است و مقصود از و

ذات واجب تعالی ای حق تعالی سخن را بر دهنهای دستگاه ساخت از انرا

مراد هیچ نگوید و در صورت لازمی بودن قفل زن امر است یعنی سخنها در بیان توحید عارفان

پس بر دهنها قفل باید زد ای خاموش باید بود قوله کرده نا کرده در کفش تسبیح

دانه سبحه سنگ ریزه تسبیح و در بعض نسخ بجای نسخه است اول ناکرده به نفی [illegible] تقدیر معنی

چنین باشد که هنوز تسبیح در کف خدا نکرده ام تسبیح دانه تسبیح خدا را سنگ ریزها ساخت

از تسبیح شمردن [illegible] باشد و دیگر تا بتای فوقانی و در [illegible] چنین

دارد وقتی و در کف خدا تسبیح که هیچ تسبیح خدا را هیچ شمرد قوله صوفیه [illegible] گفته اند

هر وقتی نیست سلطنت اسمی است و در زمان سلطنت آن اسم حکم سایر اسما

مستور باشد و [illegible] احکام مقهور چنانکه اهل نجوم به سلطنت کواکب

قایل اند از برکیس و [illegible] اهل نجوم است صوفیه [illegible] قایل اند در

امور دخل است اسمای باری تعالی را و چنانچه بعض کواکب [illegible] اند

الم

و اهل در جنهای باشند در بعض بلاد از ابدی الیفا باشند چنانکه انچه در نصب عجز
ظاهر باشد و درین شهر زمین ابدی الجفا است و ضد این بعضی ابدی الظهور است مثل
انچه نه منصب ظاهر بود و درین اهل ظاهر باشد صحاح بر وزن قحار در لغت صحیح
شدن خاطر است و در لغت دریای باد لالا مال است و نام کتابی که گنج بادآورد نام یکی
از گنجهای پرویز زیرا که کشتیها مال ابا دشاهی بجانب قیصر می رفتند باد مخالف
برداشته بملک پرویز آورد و باد آورد خاری است که بوته آن در زمین ریگ و دامن کوه ها
بیشتر باشد و ساق آن مستطیل به انگشت و قدر آن بمقدار گز بود و اول او برگ سبز آن
در وقت آن گیاهی باشد و در آخر خار گردد و خارش انبوه و دراز و سفید و گل او بنفش
و سرخ و سفید می باشد منجلک گویند اگر در گنج بادآورد در اوم فی المثل آثار تجنیم
خار باد آورد گوید در زبان و نام نوایی است از موسیقی و نام مرصعی است به شیوه
اما صحیح آن است که او در موضعی است حوالی بغداد همچنین است گنج شادآورد نام
گنجی است نهاده پرویز شاه و نام نوایی باربد دیباچه ابر دیوان خواجه نگاشته
یگانه از هزار دیگر نام مبارک شاه پرور و یک جامع اوراق و وحدت آن گنج منقش ظاهر است

هر که بنده پاکان طینتان قدسی نژاد همپای صد سلام و یکیا علیک از و چشم دارند

همپای نسخ در میان وسیله بیا و همین وساطت نبرآید و بدین معنی گاهی همپای گویند

اسم بیا قوله شبانی بر بنه وادی قدس انی انیا ارض مقدس است فاخلع نعلیک

الصلواة

در مصرع دوم وادی قدس مراد از ذات موسی علیه السلام باشد و گاهی حرف

از تنبیه دنیا تنبیه مراد میباشد مثل گوش بلادی یا گوش اهل بلاد و قدس اسم مراد بلا

فافهم عیار بفتح مقدار زر آنا مند هند بانی گویند و یک عیار زرت زده جو بیست

و چهار و نیم از خلوص زر مصفی گویند از زر دوازده عیار است و یک عیار دوازده

جو و دوازده و ده دوازده و نیم و نیم گشته میشوند قوله هنر زمین طلبید نصرت و منی از بیداد

نصیر گاه بود ناصر و گاهی منصور درین شعر لطف است از ناصر بیانی نصیر

از آنکه هنر را نصرت میدید و منصور بود بشی از آنکه چون نصرت از خدای طلبید و دویم

آنکه نصیر صیغه صفت مشبه است بمعنی ناصر و منصور هر دو آید زنشیند خنده‌ها را برگشته نند

بینا و در اصل بهینا بود بکثرت استعمال یکنون حذف شد

اگرچه نام نصیر بمعنی منصور هم درین قطعه تا شد بیت ازان است از ناصر و منصور گفته

دیباچه اسلم

دیباچه رسالهٔ عروض گوهر غریب و بدیع را بدستیاری غواص فکر سریع الجیح
غریب یاد و رساله سریع برعت کشند و در علم عروض بحری است و نیست و در آن بحر دو مرتبه مستفعلن
مستفعلن مفعولات اکام باید بحر و رباعی نیز ارکان چند مصطلح است سریع ازان جهت است
دیگر بحر نیز ده است شش بعضی و ده بعضی زیاده کاهی بحری است و در آن هشت بار مستفاعلن است
بسیط و در اصطلاح حکما چیزی که ترکیب نداشته باشد چون فلک و عناصر و در مصطلح عروضیان
بحری است چهار بار مستفعلن فاعلن جدید — مدید بحری است چهار بار فاعلاتن
فاعلن تمام که طویل بحری است و در آن چهار بار فعولن مفاعیلن است سوره اخلاص نام سوره
قل هو الله احد است فاصله در اصطلاح ایشان بر دو قسم است کبری و صغری کبری آن است
که چهار متحرک متوالی بود و یکی ساکن باشد و صغری آنکه سه متحرک پیاپی و یک ساکن بود
مسدس نظمی که دو بنا اش از شش مصراع بود که الا مخفی نسخ نام شکلی است از ارکان بحور
شکل مسدس است زاید قوله در هیکل تالیفی بر موجد اربعه تناسبه عناصر و غیره است
اعداد و متحایه موزنت خاندان طبیعه است و در آن موافق افتاده چنانکه در ورق و یک ...
نوشته از نقطه اعتدال ربیعی باید دانست که منطقه البروج را با معدل النهار دو موضع
تقاطع واقع میشود یکی آنکه چون آفتاب از آن مرور کند و شمالی گردد آن را نقطه اعتدال
ربیعی گویند و آن اول حمل است که چون آفتاب در آنجا رسد سال است و روز نوروز با
و از آنجا اول منازل است شرطین و دیگر آنکه چون از آن گذرد و مایل جنوب گردد نقطه
اعتدال خریفی نامند و آن میزان است و ربع شتی خرچنگ چهارم کنایه از آفتاب حرکت
برج او در چون آفتاب از و گذرد به حمل در آید و حمل اول بروج است و این را کوکبه السلطنت
نیز گویند چه شکل ده ماهی است شش آن از سه و چهار کوکب و الم خارج از شکل است و آن ما

منسوب بدان می‌کنند و نیز جهت نام یکی از اشکال باتره ده خانه صنوبری است مرکب از پارهای
کواکب ابتدا از راس الحوت نامند شتروه بفتح شین معجمه و واو و نون نوعی از خوانندگان و نام
شهری است بهلوی ربانی است از زبانهای کاریه و آن را شهر بابتر گویند مقابل وریبه
ابدرکوه منسوب است اگر چه دران اقوال دیگر نیز هست صلا او را با همراه طعام زنند
و این خاص است و عمرها همراه او از نیز تراشیدهای کلک خواجه سلکش اجری من التقارق العصا
فضلیت مشهور و عرب افقار گویند انفع چیزی بسیار بیابان لا تعدد و لا تحصی و حکمه اسن
این است الشیخی اعرابی بوده عصایش انگشت گفت عصای حکایاتی شتر اجزا اضایع شمار هم
اشیاء مختلف چون کوه و چرگان و مسمار شتر و غیر آن است رجع القهقری بازگشت با پس سانه
فلمرو لایت تحت حکم خصوص باد بر و لایت عموما گشیور زغال مجازی جاکیر شمول مشتمل شیور زغال
جمیع قسمه چنانکه در ورق دیگر نوشته الفاظ الشنا الفاظ بجا و ره مغنه بیگانه معانه
ناو را لکاس با لفتح جو هر یست بغایت سخت زمزم نام چاهی است در کعبه معظمه و بمعنی
الهستیه الهمیه اید به بهانه اظهار علوم منطبق و لا بد اقتناع اعاده معدوم در عهد
صراید بدرانش چه عجب اگر از عمل خطائی صوابی پدید آید سماک دو ستاره اند از
ثوابت یکی را اعزل و دیگر را رامح گویند الوند بالفتح نام کوه است در همدان بلند مقدار
هشت کروه و دوازده هزار چشمه از دامن او بیرون می‌آیند و دارو نیز برای بهله نیز نامند
صدر مصرع ثانی با صدر مسند الحصف اتفاق نموده و عروض آن بینات السم رکن کعبه حطیم
کعبه از نفشا اشتقاق یافته صدر را اصطلاح عروض جزو اول از مصرع اول و حرف آخر
را عروض نامند و موافق منشای آن در ورق دیگر نوشته شد رساله آنچه مرسل شدها یا بمعنی
فرستاده شدها الکنایه از کنایت است مجازا لیکن علی جمله هر چه شتاب جا خدا و رده بمعنی

لمعه

جنتق از عجائبست بهم کشای و بنیر شهر اصفهان و در دیارگاه کتاب هم کشند جنتق

از عجائب سیمی کوساله واو بجز است ابیات مفاعلن تمام شد فتقارب بحریست با فعولن

تقلف بمعنی تکلف انتغار بالفتح جمع ثغر بالضم اول و فتح تاء بمعنی پستان اما غموض جمع از غمض

دقائق تدقیقه از قسم حاشیه الخ   از ماتن مانده در آن بنگارد و مرافق جمع مرفق بمعنی

جای تکیه کردن جای نشستن همچنان نام یکی از دعا اعمالان معین کرده اند تسبیح بر دعا

نقل قطبی قطع از صفحات قوله   ای دل ز بر قطب والف یک … و رینه الف علی گشته علیان

بیضا شهنشاه جهان قطب زمان دارد تسبیح بلجهتی زدن و جان منقبتی در رزق دیگر بست جوار

دیوار کنعان بفتحتین نام پاره از جهان است در بلاد شمال و مدینه متنی بتابان و حقانی و منفرد شهر اسما

و تحت نام ور فتن بیم ابد کنعان انجم اوست ربع مسکون ربعیست از زمین اما آبادست قدر

عمارت و این ربع چنین است که چون در سطح معدل النهار بر زمین دایره احداث نمایند

اعظمیه که از خط استوا گویند دایره دیگر فرض کنند که بر قطب خط استوا کنند در سطح

از زمین هر دو زمین بچهار ربع منقسم شود اعنی دو ربع از شمالی و دو جنوبی باشند و هر یکی از

از ارباع بقدر نصف دایره عظیمه باشد و عرض بقدر ربعی از دایره عظیمه و از ارباع چهارگانه

یکی شمالی آبادی دارد و مسکون است اگرچه تمامه معمور نیست الا بعضی از جانب او بسبب نباتات

رطوبت امکان غذا الحیوان زمانی **خطبه رساله نسخه مبارکه** ارض مقدس حمد المهیمن

الذی تجلیاتست الخ   ارض مقدس نام زمینی که موسی علیه السلام والصلوة در آنجا بعبادت

مشغول بود انوار تجلیات فایز شده و از او طور سینا نام است چنانکه مکتوب است انا ناداه ربه بالواد

المقدس طوی و در اینجا مراعات النظرات مهیمنه جای بی محمود امیر [illegible] و داود است

ید بیضا نمودن کنایه از اظهار امور عجیب … خلوت انی انست نارا

و الا مراد صبح مزنا بعلم علم ای امروز الهی تربیت از آن شده برکوه است و این کنایه بیشتر از
وضوح کمال چیزی و ایزد بدین طور مثل زاینده سلم خوردبان اعتقاد شاخ به رفته باکی [illegible]
امصوب باز منظر روح الامین کنایه از جبرائیل جبرئیل است چه امین لقب جبرئیل است
ای حامل امانت امین است او دربان خانه [illegible] مقیم نه باز نکهت [illegible]

و در ایجا والشمس و زهره و مشتری را محل او فلک سیوم است و آن یکی از خمسهٔ متحیره است و آن
زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد باشند و اول و ثانی و ثالث را علوی و رابع و خامس
را سفلیین نامند از آنکه این سه بالای خورشید است و این دو تحت آن زهرا با لف
نام فاطمه فدک نام باغی که میراث اهل بیت بود و سبحان [illegible] اللغة را صحبت ایران بسیار است
روشناس بمعنی واقف را از اطلد نیز گویند و بمعنی خار شتر [illegible] شقایق و غیره سازند
زنده و ران غرفه آسمان ملائک و بیدار ولان شبستان از حق کنایه از دوم
منقولست از حین تصنیف از کتب تاکیدی [illegible] تعالی [illegible] به هر آسمان
اول مروان فرو باید و ملایک فرو آیند تا به بیند از بندگان من خدا کدام است او [illegible]
و طاعات استغفار و [illegible] دعا و از دهند او الله اجابت منظر آید آیا کسی هست او دست دعا
بر افراز [illegible] در [illegible] که گوید ملایک بطریق [illegible] زود برست اشتند و دوام غفلت
بال خواب بود بند کف الخضیب نام کوکب روشن از کواکب ذات الکرسی است و این را کف
[illegible] گنید و [illegible] قرة العین [illegible] شدن عبارت از
[illegible] شدن ۷ جیب قلم ساخت گلنداری بوم بر سینه خاتم [illegible] بعضی با این
بوم و بر بوا دعا کفه خوانند و ربنا صورت بر معنی صبح افتاده [illegible] سینه [illegible] الکرم و صحرا است
و بعضی بلا و بوم تقدیر بر معنی [illegible] گفتار [illegible] در این صورت [illegible] باید [illegible]

استعمال طلب لسم کردن استعمال است سنبل بنا فی ۱۱ انفس مشوقان که بدار لشبیه کرده اند
لا انتهای افق و دایره اینکه قطب و تحت و یک او فوق باشد و بدان دایره آسمان بدو پاره
منقسم شود زیر و بالا و این دایره از دوایر عظیمه است و اهل منجم بدین دایره طلوع و غروب کواکب شناسند
و عوام همین کنار را استعمال کنند از آنکه بدان دایره منتهای زمین محسوس شود و معلوم شناسند از زمین آنجا
منتهای کنار هالش معلوم میشود منجم اوف همین چار جنبه شش ره و در اصطلاحات کمان ست ره ملا مجهول
بر قلب همینگ شاه شاهان قلم و لاتی ایدای آسمان باشند سبع شداد همین هفت چرخ حجت کنایه از فلک
مرکب ابنیه اربعه و بنا فوقکم سبع شداد ای ساختیم بر شما هفت آسمان سلیمانی زمین
نقطه زمان بنیات نام هجا نوشته این معنی در این بر ورق و دیگر نوشته ای نقطه سهو نقطه سهو نگاشته
ابر لازم او را ملک کنند ابر اثنی عشر دوازده را نام کاسه روشن کاسه ابر قیران
باشد و نام هشت کواکب ابر شکل استدارت اند و مانند کاسه ابر کنار را او نگیه است و از این
دو ابراکاسه روشن نام که اند و این را کواکب الفلکه گویند و گویند از زمین فرا انیت بیشتر
و این ابر را فلکه خوانند عدد سبعه السبعه متعلقات هفت آسمان
هفت گوش کنایه از محکوم مطلع و اکثر اطلاق ان بر کنند هفتاد گوید
ص
فراز آن هفته گوشه را خاقان چینی : زنا سفتگان که بودم کرین آفتاب کلوس کنایه
از نام روز زمین و این دو افق است نه اصطلاح آن بر چشم و زندت با جمع کوس الافلاک
کار او در انتقاب که کشتی جو تنی او و انبار این عباد و نام عالم بود فوائد نام کتاب ... گفته ابن عباس
و این فارس نام عالم بوده اسبار صاحب استعداد و نیز سبحه الابرار نام کتاب است تصنیف ملا جامی
کان الکشفات برآورنده کار بار خلایق را اسم الکامل سرمایه قیمت نامه سیم از سر نقف الراس کمال
از غلامان که نیم درست و افسانه سواد و آن برده نشین و در اصطلاح خفا لذتی از ملال ... الخنید

کنایه از سحر به و اختر را مراغه نام شهری است نزدیک تبریز که خواجه نصیر طوسی رصد در آن بسته زیج بفتح

کاف تازی و را مهمله و سکون جیم تازی مشهور است ما بین آذربیجان و همدان و انبا کوابی زرنگ عملی است

بکند افلاک [illegible] ستارگان و در مقامات حریری در مقامه خامسه عشر ملقب به جهیب مراد همین

زیج است حیث قال [illegible] اولی القامة اقتباس جدول الحارث ابن همام قالی شنوت [illegible] زیج الدین

[illegible] و ارث [illegible] عقب به لب کوچه یکی از خواص لفظ لب این است که مقطوع الاضافه آید

واضح چو دود [illegible] وصال مرا و دانه عشق به لب کوچه خیال مرا بسیج در بسیج گیسوان کنایه

از [illegible] شدن و در شیرین [illegible] غربت [illegible] و در نه [illegible] صحاح نام

کتابی است تصنیف جوهری است و قاموس و اساس القاب نام کتاب است اسیه زبان

شخصی [illegible] باشد [illegible] تیر داشته باشد [illegible]

[illegible] العادت آمده [illegible] زبان گنج بار [illegible] نام گنج [illegible] دوم

برشته [illegible] پرویز [illegible] پیاله نوشی [illegible]

[illegible] گنج باد [illegible] بیت الشرف [illegible] ستاره

اند و دوازده برج اند چنانچه آفتاب و مهتاب [illegible] برج [illegible] ثعلب را

در [illegible] برج [illegible] اند و بیت الشرف [illegible] دوستان [illegible] اسماء و دوالی

او سبحانه تعالی اله و هویت و اسمای صفاتی نود و نه نام و هزار و یک [illegible] اند [illegible] خورشید

روان و [illegible] روشن روان اعتراض [illegible] وقتیکه او سبحانه تعالی هزار یک

چراغ هدایت [illegible] بهدایت [illegible] چرا نه بند جواب

هدایت دو قسم است هدایت مطلق و هدایت الی المطلوب [illegible] شخص را [illegible]

[illegible] از الشخص [illegible] هدایت المطلق [illegible] اینجا مراد هدایت الی المطلوب

۱۲ جل من لا اله الا هو ف لا نقل کیف هو و لا این هو و هر که نسبت شخص یا نسبت خدا باز داد هو چگونه است
و چه جهت او ۱۲ اینجا بر ذات الهی نسبتی اکمم نو اینجا و لا بیت است ای در حالت تقطیع این بیت نشا
شده اند صاحب هرچه در خاطر ما میکند رد میداند سا دیگر اینه نسبت است بر بیت تنجیم ما نه خانواده بمعنی خاندان
دود و تبار و دلیه متناسبه عبارت از چهار عدد است که اول نسبت یکی با دوم چنان نسبت سوم با چهارم باشد ۱۲
اعداد متحابه عبارت از آن است که زاید و ناقص باشند و اجزاء مقیه زاید بعینه ناقص شود و اجزای مقیه ناقص
بعینه زاید شود مثلا دو صد و بست و دو صد هشتاد و چهار را از اعداد متحابه میشمرند چه اجزا و مقیه دو صد و بست
۱ ۲ ۴ ۵ ۱۰ ۱۱ ۲۰ ۲۲ ۴۴ ۵۵ ۱۱۰ یعنی دو صد و هشتاد و چهار اند و اجزای مقیه دو صد و هشتاد و چهار را
۱ ۲ ۴ ۷۱ ۱۴۲ یعنی دو صد و بست اند و علی هذا القیاس حکما لا یخفی ۱۲ علیهم من الصلوة خطبها الاکمل و من
التسلیمات قسطها الاشمل یعنی بر ایشان از صلوة فاید آنکه کامل تر اند و از تسلیمات آنکه شامل تر اند
ان التسلیمات شامل تر اند ۱۲ اسما تام حاصد ۱۲ انتره با گیرد ۱۲ اکثر یشا دی کریه ۱۲ از عنایت رح
روحی جهد صاحب الشمع وافر ته ربود که پیش در اداخ خود فراهم و افرولد از پیشه بند ۱۲ عطف و ان
عبارت از مردود و ادنی دو در و پیر جامه ۱۲ فذلک جمع بعد از تقصد را گویند با صطلاح اهل حساب
کهای مسعیای در نوبت بزرگی هر چند چون فذالک او در اوراق الجانه در زینه تخمیست ۱۲ و ایضا
فذلک ما سیت ابرو حاصل حساب تا بین دفتر میکنند ابجدی تفاریق العصا متکلیت در عرب و معنی ان
مفید بسیار داشت است اربعه روایت است از یادگار عصا ۱۲ خمسه مسترقه پنج روز را گویند از سال شمسی ۳۲
روزه جمله با اعتبار حساب از اقلیم هر ماه سی روز و نه شش روزه کم یاقی میمانند چه با این اعتبار سال سیصد و
شصت روز جمله و فارسیان برابر تکمیل از این پنج روز نامی مقرر کرده اند ۱۲ بدانکه هر ماه از ماه های فارسی
۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
اردیبهشت ماه و خرداد ماه و تیر ماه و مرداد ماه و شهریور ماه و مهر ماه و آبان ماه و آذر ماه
و دی ماه و بهمن ماه و اسفندارمذ ماه ۱۱ ۱۲ سی روز است و پنج روز در آخر آبان ماه یا در آخر اسفندار ماه

افزانیدوان را خمسه مسترقه خوانند و این ماه ها را قدیمی گویند و مبداء این تاریخ از اول ملک یزدجرد شهریار

گیرند او از ملوک عجم بوده است و برای هر روز از این خمسه نامی مقرر کرده اند نام ماهها این است اول فروردین

اردی بهشت خرداد تیر امرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفندارمذ خرداد و مرداد و بیاوز ادرابان خرو باد بهمن جوشن

دیگر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام اباد وبیدجن و دین ارد اشتاد آسمان زامیاد

مار اسفند انیران نام خمسه مسترقه این است اهنود اشنود اسفند مزد وهشت وهشتو ایشتوش و ماهها جلالی

و ملکی قریب است از دین والله اعلم ۱۲ اشارات نام کتاب است عیون حکمت نام کتاب شفا نام

کتاب نجات نام کتاب حساب خطائین آن باشد که دو بار خطا کنند بار سوم جواب گویند اگر گویند که

کدام عدد است که چون دو ثلث و ربع وی زیاده کنیم و یک صحیح زیاده کنیم ۱ شود پس فرض کنیم که عدد

۴۲ را آنرا مفروض اول نام کنیم و بحسب سؤال ۲ ثلث و ربع او ۱ صحیح ۱۷ باشد هر دو را فرود کنیم ۱۶ باشد پس خطا

اول ۱۶ زاید بعد از آن فرض کنیم آن عدد را ۶ و آنرا مفروض ثانی نام کنیم و بحسب سؤال ۲ ثلث

و ربع او ۱ صحیح ۵ باشد هر دو را فرود کنیم ۱۱ باشد پس خطای ثانی ۱۰ زاید بعد از آن ضرب کنیم مفروض اول

را در ۹ باشد و در خطای ثانی ۱۰ باشد و حاصل اعنی ۹ را محفوظ اول نام کنیم و ضرب کنیم مفروض

ثانی را در ۶ باشد و در خطای اول ۶ باشد و حاصل اعنی ۳۶ را محفوظ ثانی نام کنیم چون

خطائین را برابر اند پس فضل میان محفوظین را ۲۷ باشد تقسیم کنیم بر فضل میان خطائین

۱۵ باشد خارج قسمت ۵ و خمس ۴ و سیوم المطالب نصاب بمعنی حصه سماک بمعنی آسمان سماک

و اشارات المثالث بمعنی نکبین صدر مصرع ناخشن الی صدر و اصطلاح عروضیان جز اول اسم کنند

را میگویند و عروض نام اوراز بنیاد هر حروف اسم ر کن نام حسین حاصل گشته وزیر اول جز و حروف

را میگویند و بعد از آن هر جزو باقی ماند آنرا بنیه میگویند و از بنیاد حروف اسم حسین عروض آن

چگونه اشتقاق یافت مرکوز مدح و قرآن بمعنی طبیعت و اسمه بمعنی ملواز حقایق از منه بمعنی

عنوان انیق بمعنی محکم مجانه بمعنی رساله وثیق بمعنی محکم رشاقت بمعنی پاکیزگی الغاز جمع لغزه بمعنی چیستان
مبین ریخته معنی آبی تکلف وبی تامل بافته شد مفید مغز ریخته در قالب لفظ جوهر خامه خرداد بلاغت
ایجاز بمعنی اختصار تعلیقه در ایران نوشته پادشاهان را رقم گویند ونوشته امراء عظام وعلماء کرام
دشوار التعلیقه نامه نگارنده ام خط آمد وکیفیت رخسار تو کم شد تعلیقه مفردی ناز تو رقم کرد
و در هندوستان آنچه پادشاهان با یکدیگر نویسند نامه وآنچه بامرا نویسند فرمان وآنچه امرا بحضور بر بعضی
امور ضروریه نویسند رقعه بدست خط خاص وآنچه ارکان سلطنت نویسند حسب الحکم نام دارد والله اعلم
بالصواب دعای جوشن دعای معروف است روز جنگ برای حفظ بر خود بندند وحامی جوشن دعا به نفس
خود دانند اسیر فرماید گشته تیغ قوی بکا پاکش زطعن دشمنست زخم شفقت خنجر حمایل وحامی
جوشن است فرد در اصطلاح ارباب دفاتر کاغذی مستطیل چار گوشه که غرضا بر معاملات بر آن
نویسند وهو السلطان الاعظم والخاقان المعظم ظل الله علی الخلائق حامی العباد فی المغارب
والمشارق ترجمه وا وست پادشاه بزرگتر وخاقان بزرگ سایه خدا بر خلائق نگاه دارنده بندها
از مغارب ومشارق الاول مجلب المعالی فرزند کالحیان المخلود بالشقائق الحدود واغصان
منظوم القدود منظوما کاللور ودشوار کالمدرور ومتنسقا کالمنتظم من الدرّ علی وضعه الخرامسمو آت نباین
الارتیاح جامع الصباح الی الصباح بنابک الافلاح والافراح وبعائب الارواح والاشباح
ترجمه همیشه باد مجلس او که عالیست ودست کرده شده استان ودلبهار بهشت به لاله های رخ رها وشاخها
قدها نظم کرده شد مانند گلی لسنق بند برگزیده مثال نظم کرده شده از دُر بر گردن حوران شاخ شست
ودران جای شمایلها را زیاده های برگزیده اند جمع کنندهٔ صباح تا صباح اشعار اند فلاح او
فرحها دلها بر اندازد روح وتنها را مراد حرفه با لفظ دادن بمعنی نوبت در حث دادن وفایده دادن
بهم رسیده فان ان الانشراح وحان حین الافتتاح والتوفیق من الله الفالق والاصباح

ترجمه فغان وقت خوش و کم آن وقت فتح و توفیق از قیدی از روشن کنند ابجد الف ادیبانه مرقع

کارنامه رنگین جد مبدع صورت از وی نه آنکوه الخ رقعه پاره پاره جامه و آنچه دانان ابتدا اول فقرا مرقع گویند

نظام دست عیب از نفس و الخ درین خرد سوخت نظام همچوان رقعه را بر فرقه پشمینه زنند لوح خاتمکار

کنایه از تخته مصور و منقش که کنایه با نقش نظم و نثر مشهور بتعریف یا تاریخ بر بشاخی نویسند عشر و عشر ده

۱۲ است از طلا و لاجورد بصورت دایره برای تعلیم کودکان چنانچه خاقانی گوید دل من پیر تعلیمست و من طفل

زباندان دانش وهم تسلیم سر و دلبر زانو دبستانش که دادی از شهید و ریحان و تسمه رو صاحب نظر را ادراک

اده است خاقانی اور رقعه بسم الله با طفلان نوشتند و بهار ابرق منشور رقعه نام روشن جای الله فی رق

منشور بحد نام شهری ۱۲ خورنق بفتح خا و را و نون قصر بهرام گور رسمار بسر بحکم نعمان ابن منذر

+ بناکرده برای بهرام گور و لید نعمان او را لقب تا دیگر چنین کاخ نسازد شاپور ذوالاکتاف فرماید ۵

زحک خورنق و جی از علین روزکار شیم خواب عشقم و شیم فراز جنس لکم ۱۲ کس خط ترکش عشق و این مشهور است

ظهوری در تعریف خلیل الله خوشنویس گوید لس خط نو کی قلم زبان بحجله ار خسار خوبان کنند خشق خط

رعوا ابریزد اعجمی ابتن و طلب اصطرلاب بخود تقاع کواکب از تعباره و خانه مسعود نشان و از دایره و جعد سر حلقه

از الشنی آن الخ عده بمعنی رشی و هم جوشن حلقه تراده اینجا بمعنی حلقه عنا سبست ۱۲ نقبه بضم

سوراخ ۱۲ نقبتین دو سوراخ ۱۱ اندرون لبنه باکر ۱۲ عضاده باکسر چوبی از آلات اصطرلاب ۲

بشیره نوبت ۱۲ تابوت و اسب چوبین کنایه از نه ۱۱ اطفال و باز نگران بران سوار گردند

نیلم نکشتی منشوم بر نوشتابان سوار اسب چوبین همچو طفلان فرس اصطرلاب چیزیست الشکل

حیوان در اصطرلاب بربالای صفحه عنکبوت نصب کنند فارسیان اسب اصطرلاب نامند اشرف

فرماید یک بلد از بلد او ره دم چو تار عنکبوت الکن چیز اسب اصطرلابش از این جدا خطبه بیاض

بیت المعمور آسمان اسم از آن تا یه بر تربت الخ بیت المعمور الخ در کلام مجید اینکه البیت المعمور

مراد از آن خانه ایست در آسمان برابر کعبهٔ معظم و آن مسجد ملایک است علیهم السلام که در آن طواف کنند و گاه

بدون الف لام استعمال کنند صائب قرنه ایست از خواطر سر غیب معمور شد که از [illegible]

دل خراب میسازند شرف بالتحریک بلند و بزرگی و مجاز و بلندی و اینجا مجاز است سلام علیها و

علی من توفی الیها ترجمه سلام خدا بر آن باد و [illegible] الیها دارد و [illegible] للنبیه همه انگار [illegible]

دانسته بلند [illegible] در [illegible] کار در استعمال کنند [illegible] کفته اجازت کتابت کرد از [illegible] للنبیه

که کاذب اقرار التبیان غلط **مغفره البار عنایت المسیح محمد کافوری رشته** اللهم ارسل عنایتک التی لا تنام و اکنفه

هر کنک [illegible] شیوام خشک بر وزن [illegible] عنایت را کویند [illegible] **۱۲** چشم روشنه

مبارک [illegible] اصابیا کوید **۷** کویند چشم [illegible] البهانه بر جا آن نگار [illegible] سیاه کون چشم

مهین روشن [illegible] چشم [illegible] **۹** چشم سیاه در نظاره [illegible] جهان [illegible] دیده چو بادام از

سیاه مراد **محمد مظفر کاتب نوشته** قلم صحیحه [illegible] از هزار بار نوکید [illegible] مصطفیه [illegible] اول و

صباح [illegible] خانه صاحب [illegible] الفضلا [illegible] بغداد [illegible] منتخب اللغات نوشته

و این لغت [illegible] اما [illegible] وقتها با الف و این را شیخ کاتب

در بعض مقطعات [illegible] ابراهیم الخلیل خدا

ساخته [illegible] ابراهیم نامی [illegible] محمد مظفر کاتب [illegible] اول و بابا [illegible]

و بعد الله ابراهیم خلیلا یعنی دوست گرفت الله ابراهیم را [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] چشم را نابینا کرد [illegible] سیاه [illegible] چشم [illegible]

بعلت مذکور کان اسمعیل [illegible] بروز سپید [illegible] چشم خور [illegible] سیاه

صباح الخیر کلمه ایست وقت صبح هنگام ملاقات [illegible] کویند مقابل شب بخیر [illegible]

شیراز صباح الخیر را بلبل [illegible] بر خیز [illegible] دعا میکنند [illegible]

تکیه مجاز از مکان بودن قوله چنانکه تکیه صاحب جان بالکیره است در صفاهان مرزا ابوالقاسم
در دامن واقع شده تا شهر بیا و تماشای آرام و فراغت این تکیه لطف خدا انکه در وی نوشته است
الله اکبر تکبیر و قوله الله اکبر نام کوه بزرگ در دامن آن کوه تکیه از واقع شده گویند هرکه بالای آن کوه برآمد
در برابر نگرد و به اختیار زبان میگوید الله اکبر از جهت استغراب و استعجاب رقعه میرزا مظفر منجم
سلام ما بدیشان قوله زنده رود وصف از اوست روانچه زنده رود بکسر اول نام رودخانه است در
صفاهان برهان قاطع رودخانه عظیم و سیل را گویند عموما و رودخانه امور را گویند خصوصا چار باغ
چارباغ نام باغی در صفاهان صاحب [illegible] اسامره دیگر دوم چار باغ شهر را نهر باو میشنید
دل جان شبان [illegible] قوله گلدون نام باغ [illegible] صد درج [illegible] صد شد و حیات بگذر آید بالفضل
من لا یوده و نجی جم له بالبعد من لا نجم قوله خوانده میشد بر از فضل البسیار موسومه است
و الحمد لکو میشد بر ار شمار زیاده از کواکب پوشیده نمانده این شعر از مطلع المنیرین
مصرع تا بنیش صحیح حلیف است نقضی له بالسعد من لا نجم نقض یمنی حکم است ای حکم را
متیقا بر او سعادت خبر از [illegible] کواکب است ای چیزی نسبی عبارت رساله البصیر
همدان در جای جهان رقعه امیرزا مظفر منجم و [illegible] نوشته و عیدان او تعریف مکتوب
بسیار ممتاز قوله لا تدری فتلک مصیبته و ان کنت تدری فالمصیبته اعظم ترجمه
بسا از حال خیلی نیست اهمداکه جای مرا لیسیم مصیبت است و اگر جای خیلی نیست اهمید
حالی مرا و معشوق لیس مصیبت بزرگتر است ما انتقال یعنی کوشش از ... ما انتعش
از انتعاشش ما بمعنی بلند شدن و نیکو شدن است چنانچه در منتخب است رقعه ملا فوجه شیرازی
قوله میخواهم مکتوب نوشتن و یکانه او را باسم الحی سحبان نام مردی بفصاحت و بلاغت خوب
المثل اخطر سحبان وائل گویند حسان بالفتح و شد یدین نام مرد خضر رسالت

پناه صلی الله علیه و آله و سلم را انزد حسان ابن ثابت انصاری گویند یتیمهٔ ثعالبی ابو منصور صاحب

یتیمة الدهر اول تذکرهٔ معاصرین او در وی نوشته اوبه صفدی صلاح الدین صفدی شارح

قصیدهٔ لامیة العجم ابو النجم و ابن حجاج کلاهما شاعران مشهور اند [illegible] نوشته

سبق از خنگ رهوان مرا در وی کلدارم الخ بیت القصیده [illegible] از سایر ابیات و بلفظ

دمنه [illegible] شاعر [illegible] هر دو لعل این دو [illegible] مصرع بیت بیت القصیده خط نوشته

دانا اسبت القرق و شاه بیت هم خوانند [illegible] النهما اشاره بطرف خواجه محمد حسین و

خواجه فتح الله [illegible] از [illegible] [illegible] جنبان [illegible] نام [illegible]

باعتبار [illegible] جامهٔ ابریشم باشد **دیباچهٔ شرح دیوان انوری** خدا را سپاس [illegible] لفظ

[illegible] ابن الوقت باصطلاح صوفیه

[illegible] ابن الوقت است و فارسیان [illegible] بمقتضای وقت باید و معامله سابقه را

[illegible] استعمال کنند [illegible] ابن الوقت [illegible] در استعمال شاعر [illegible]

[illegible] وقت [illegible] از [illegible] بیرون [illegible] نقب [illegible] باید [illegible]

[illegible] حدیث مشهور [illegible] رسول الله صلی الله

علیه و سلم [illegible] والسنة [illegible] و این در صحاح [illegible]

رقعه در طلب [illegible] نوشته حق سبحانه تعالی [illegible] در ریاض [illegible]

[illegible] نام [illegible] در [illegible] در باره

[illegible] مطلق حوض [illegible] از اهل زبان بتحقیق نوشته اشرف در باره ایست

[illegible] روز کار [illegible] القوا [illegible] نام [illegible]

البیت [illegible] والله اعلم [illegible]

سبز و نار جید [illegible] ابو بچه چغرم نامند و موی بز [illegible] انگور ۱۲ موید [illegible] فارسی [illegible]

الوبالو بروی [illegible] ضیا و بوی حب الملوک نامند و ان حبوه السبت [illegible]

قسم [illegible] اوست که به سوختن [illegible] وار وجه و ربا **محمد حسین جلبی نوشته**

[illegible] حدیث قال [illegible] کباده بسم الله [illegible] قسم با عده الایادی بالضم [illegible] حلیم

و حتته الحدیث یرحم الله [illegible] انی لارجو یوم القیمه ان تبعث امته وحده ۱۲

قاموس [illegible] القلم [illegible] القلم [illegible] بمعنی [illegible] الشداد [illegible]

وغیره [illegible] ۱۲ قاموس [illegible] بالکسر [illegible] منتظر الفرج **مرحبه** [illegible] رفتار

[illegible] منتظر فراق [illegible] **کاتب [illegible] محمد [illegible] نوشته** [illegible] قدس

راه به [illegible] کرم راز کباده بیر [illegible] کلاه [illegible] شکسته گوشه کلاه [illegible]

کنایه از [illegible] کلاه بنده [illegible] اعرافی [illegible] از [illegible] و از [illegible]

نام [illegible] حاتم [illegible] باید [illegible] عاقل [illegible] اولیس [illegible] با [illegible]

و مجروح [illegible] کنند [illegible] گفت ان [illegible] بالدم ای [illegible] بدر [illegible]

او زندان [illegible] چون [illegible] کنند و این عادت [illegible] از [illegible] بد [illegible]

و مصرع اخیر مثل [illegible] این عمل [illegible] بدر کنند [illegible] الشکر [illegible]

[illegible] علیه [illegible] قابل [illegible] شکر [illegible] **ترجمه** [illegible] شکر کنی تو برای [illegible]

شکر [illegible] گفت [illegible] قادر [illegible] برای لغت الشخص [illegible] ار گوشید [illegible]

شکر ادا [illegible] **بر یکی از [illegible] نوشته** [illegible] جان [illegible] اوطبعت [illegible]

[illegible] بفتح [illegible] مهمله [illegible] بالکسر [illegible] و [illegible] ان جمع [illegible] منتخب اللغات

[illegible] بالفتح [illegible] جمع [illegible] منتخب [illegible] جمع منتخب

بملا محمد کیلانی [illegible] داماد حکیم علی نوشته علیک السلام عزیز الوجود اوریا نوالالای بلغور
بضم اول گندم نیم تخته را آنرا در آسیا زند آنقدر شکسته باشند در شرح تحفه گویند از آن بپزند
بپزند ۱۲ برهان بولی بر وزن عجول معروف است و آنرا ابو بعد فلوس است ۱۲ برهان کنده با کاف
پارسی مضموم کوفته کباب کنده نیز با کاف پارسی مضموم کباب سازی صحیح طغرا گوید ؂
صفت کنده چرا ز دو کرم: تا بخوانند مرا مدعیان کوفته خوار: چه کنده بالضم کاف پارسی کوفته
کباب نمک زده گویند را مدور و بزرگ ساخته در میان آتش گذارند و کوفته خوار یعنی قلتبان است
محمد حسین جلبی نوشته صورت رحیم عاییت اخلاق در نظر و بیدار و در حجاب معانیه برابر است
الهی یا از کلیم گشتن محتار رار معاد تجلا بیرون رفتن و وضع حمل کند الشش ۱۲ بعزیز نوشته
کنون گذشت که هوا در چمن طرب ریزد از ضمه یا بمعنی بغرا نام رشته است مشهور و اضیع ان اش
بغرا خان باشد ه خوارزم شتر بعد بغرا خانی گفتند اکنون بحیث بخفف بغرا خوانند ۱۲ برهان
ماهیچه بر وزن بازیچه رشته است مشهور از آش ماهیچه گویند کوکو بالضم را کاف و سکون هر دو واو
خاگینه را گویند ۱۲ برهان در وصف صفاهان نوشته چگویم صفا از صفاهان و نزاهت این
ساحت جنت نشان زاید نیل رشتی معروف و اطلاق بر عصاره مجاز است و سپید نوشته
بجهت حکیم زحیم بر بنا گوشش و شیب بدا اطفای کشند در طلب مکتب نوشته
ملا فراد دو سه روز شد که از احوال خیریات خبر ندارم الخ کلاه بارانی کلاه را در باران پوشند
الرسول الاعلی و اله بروی گوید ؂ بحسم از تو جدا گفته ام از رشک مریز: لب زاهد بر نهادم
کلاه بارانی: دیباچه رساله شیخ مبارک ارض مقدس حمد الهی الخ الف وار و اروادن
۱۲ صراحی لیت دست بر زمین نهادن نوعی از تعظیم هندوستان و آنرا تسلیم گویند ؂
به تسلیم چون جای ران که بیافتن: فلک پشت دستی نهد بر زمین:

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

هیل بالفتح فرو ریختن و روان کردن و جای بسیار و بدبوی شدن گوشت از بسیاری تر و تازگی گویند
کذا فی المنتخب اسهاب بالکسر گفتن و در بیابان فراخ رفتن و زایل شدن عقل بواسطه
گزیدن مار کذا فی کشف اللغات اریب بالفتح واریب بفتح و کسر رای و انا مطلبه بفتح و تشدید با
کذا فی المنتخب الم بالفتح و تشدید میم بسیار شدن آب و جیر کردن ظرف و شکسته گرفتن
جای بسیار رشتن چیزی و بیرون جو در کرده زدن و بافتن جوالہ

بالفتح

۱۸

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

خانه با مرد و هم [illegible]

والف [illegible]

و ابر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر علی

۲۲

امیر علی

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

دو سودا جمع احسنان از تن ناصبورا
نلل مینا سر ... اری و هم جان ناشکیبا

بر زبانم ... وصف عضو ... بصورت سبک ... است
الحمد ... عضو ... شد ... ناشکیبا

اضطراب شوق وا ... فهم ... ا جانی
بوفا ... ناشکیبا

از صفا ... کل رنگ ...
از وفا صد فصل و ... ناشکیبا

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

ایضا رساله [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

تذرو جانوریست قریب زنگ مرغ تمام تن جز منقار طوطی [illegible] باشد لیکن تذرو طولانیست عاشقش آنکه شب [illegible]
معلق کنند [illegible] [illegible] فلک [illegible] [illegible] چون شعله [illegible] نوری [illegible] و [illegible] از زر [illegible] از نوری
[illegible] فوایده [illegible] روشن از مصطلحات العجوبه فاصل [illegible] [illegible] نوشته [illegible] به نظم [illegible]
[illegible] از [illegible] بار [illegible] معجب [illegible] مرغ زرین بال نام [illegible] اورا [illegible] طاوس میماند [illegible]
[illegible] نون و کاف [illegible] [illegible] را گویند [illegible] [illegible] اینجا [illegible] برخود [illegible] الاطلاق
میکنند [illegible] میخوانند [illegible] قسم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رسالت [illegible] نقش کنند [illegible] [illegible]
[illegible] گوهر [illegible] مروارید [illegible] فارسیست زیراکه [illegible] آب مروارید
و آب گوهر نزول [illegible] از امراض معروف چشم است چنانچه [illegible] آب مروارید [illegible] چشم [illegible]
گوهر [illegible] [illegible] چشم [illegible] آب گوهر [illegible] صدف [illegible]
فلک زرکار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کعب الرک [illegible] [illegible] [illegible]

هرازی

و در بابند بند و زبان بندی یلی ممنک گویند و در اصطلاح ارباب اوراق نیز از کعب رگ است چون استخوان کعب
مدور باشد و اصل سماع ص و بهم رسیدن انها اندکی متعذر است و اکثر کار ... ن و دیدن و شتالنگ زدن است
چنانچه ... در رمح ... و لایت بجاه کلیه م دریا هوش رود و رعنان رو فیق ف نشانه روز رسان ... شیشک
... الدین علا ارزو الف کعب رگ مرکب موصلست و پیکان ان زخم محکم باقلب است این زخم
پیکان دارد بایین کعب مرکب صفته است کعب رگ واقع شده پس معنی ان است کعب رگ مانند پیکان
زخم دار بایین سبب کعب رگ پیکان نیز میکنند سل پیکا ذ یعنی انرا شکل پیکان نیز گفته زبان انرا گو شکوار سازند
و زرا صاحب س حدت طبعم جو دید بر سر حرف نکات بنفشه نرمیده دل لالعل بیگانه کنند ع
یکی بوده و دیم زمین محکم و در تره و دو کنی بان الیوم ... را خوانند چهارم شاخ و باد اون مقدم مخفف شیخ
امده و در جوهر القصص و فرش کاسر و ربار ... اون بعضی اکیا بیدا و جامه نیز منظر رسیده عقد با کسر رشته مروارید
و الفتح لیس وارد و اون و بالضم اره یا جمع عقد ورع نسیم قسم از جواهر سپید و سیاه و رنگ و نوع الیقی انرا نیز گویند
شب هفت روز نوعی از قماش ابریشمی السیاه و سپید بهم بافیده و ان چند قسم باشد گوید ترجمت و تشش بیل و نهار
جامه دار است شب انور روز همان را روز و شب گویند زلالی شده کیتی سراسر چون دل صاف بر البشا کار کار
رو زنب باف خادا سنگ سخت و نوعی از بافته ابریشم با نه و ما نند صدف حریر موجدار بعید حیای مولوی جامی گوید
کند اشتیاق کل سر خادا جهان چنانکه نید زان ... تکان و فارنب عز از موش صحرا و ان را قنفذ گویند خشن بالفتح
و کسر و رمینه سخت و درشت امده منتخب شیرین باف کلمه شیرین باف ... نیک ... و در نسا ... به هدا ... توان گفت
ابتدا زبان هند ... شیرین است و ان قسم پارچه ایست ... انرا شیرین باف گفته ... توان خواند و اطلاق ان
همین ... محل ... و ... کلام جایز باشد هر چند تکلف است لیکن ... واز ... سبب جایز است
جار پیادر باره ... جیش ... حرف جا ... از قبا ... خورد باشد و ... از ملبوس ... و ایام ... انرا بکار
برند و ان ... دار ... ملک ... باشد ... اجنا ... باین ... مخصوص ... پیادر فارسی و ... است
تا از ... گل فواندن در اصطلاح فایده حاصل ... است ... حذف بر زبان قاطع گوید ... ل

... ل الن

... ا ... ا ... بر ... مدور ... ل ... اعتبار ... ن

[illegible]

M.
624

مجموعۂ انشاء نصیر همدانی، شرح؛
فارسی کلاسیکی بخطِ شکستہ،
بلا صحافت، اندازۃ ۱۹ سطور فی صفحہ،

کتابِ قلمی